

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این جلسه در رابطه با آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بحث خواهیم کرد. و آیاتی که مربوط به معنا و تفسیر این آیه می‌باشد را خدمت شما توضیح خواهیم داد.

ترجمه آیه: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؛ فقط تو را عبادت می‌کنیم. «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ تنها از تو کمک می‌خواهیم. کلمه‌ای در این آیه وجود ندارد تا در مقابل واژه فقط که معنای حصر و انحصار را می‌رساند قرار بگیرد. بعضی فکر می‌کنند که «إِيَّاكَ» معنای فقط تو را می‌دهد، در حالیکه واژه «إِيَّا» در زبان عرب هیچ معنایی ندارد. یک سکویی هست برای اتصال ضمیر منفصل؛ اگر بخواهند ضمیر را به صورت جدا از کلمه بیاورند آن وقت نمی‌توانند بگویند «كَ نَعْبُدُ» به همین دلیل مجبور هستند که یک جایگاهی قرار بدهند تا ضمیر را به آن اضافه کنند. «إِيَّا» جایگاه ضمیر و پایگاه آن هست. با این اوصاف این کلمه فقط را از کجای آیه استخراج کردیم؟ این کلمه فقط، به خاطر تقدم ضمیر به وجود آمده است. در زبان عربی ارکان جمله یک جایگاه خاصی دارند. مثلاً، اول فعل می‌آید، بعد فاعل، بعد هم جایگاه مفعول به است. اما گاهی وقتها این ترتیب به دلایلی به هم می‌خورد. یکی از دلایل این است، اگر چیزی که حقیقتاً تأخیر است مقدم بشود؛ یعنی جلوتر از جایگاهش بیاید، معنای اختصاص از آن فهمیده می‌شود.

«نَعْبُدُ» فعل و فاعل است و جایگاه مفعول بعد از فاعل است؛ یعنی باید می‌فرمود: «نَعْبُدُكَ» اما مفعول به که باید آخر باشد را اول آورد؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» این معنا، اختصاص را می‌رساند یعنی فقط تو را می‌پرستیم. این کلمه فقط از همین تقدم و تأخر به وجود آمده، نه از واژه «إِيَّاكَ» که بعضی‌ها فکر می‌کنند. می‌توانیم بگوییم: «نَعْبُدُكَ وَنَسْتَعِينُ مِنْكَ»، اشکالی ندارد، اما دیگر معنای حصری از آن فهمیده نمی‌شود. در زبان فارسی هم تا حدی این طور است. مثلاً می‌گوییم: حافظ، شاعر است، این جمله منافاتی با شاعر بودن دیگران ندارد. سعدی، زید و عمر هم شاعرند. اما اگر گفتیم: شاعر، حافظ است، شما از این جمله آیا معنای اختصاص را نمی‌فهمید؟ یعنی اگر شاعر می‌خواهی، فقط حافظ و کسی به غیر از حافظ به معنای واقعی، شاعر نیست. می‌گوییم: عالم، زید است. این یک مطلب عقلی است و تقریباً ربطی به زبان ندارد و در همه زبانهای دنیا به نوعی وجود دارد. «إِذَا قَالَتْ حَزَامٌ فَصَدَّقُوهَا فَإِنَّ الْقَوْلَ مَا قَالَتْ حَزَامٌ»؛ چون حزام سخن بگوید تصدیقش کنید که گفتار، گفتار حزام است. چون ضمیر را اول آورده، در حالی که باید آخر می‌آورد معنای اختصاص از آن فهمیده می‌شود.

ما می‌توانیم بدون کلمه فقط، آیه را طوری ترجمه کنیم که همین معنا را بدهد و دیگر احتیاجی به آوردن لفظ فقط هم نباشد. یعنی ترجمه تحت‌اللفظی؛ به جای اینکه بگوییم می‌پرستیمت، بگوییم تو را می‌پرستیم. اگر در این دقت کنید معنای حصری می‌دهد.

نکته:

این که می‌گوییم دین عین سیاست است، یک مورد عینیت دین با سیاست این واژه عبادت است و شما در نماز می‌خوانید و با آن اظهار بندگی در پیشگاه خدا می‌کنید. در عین حال که عبادت است سیاست هم هست. داریم می‌گوییم خدایا! به جز تو کسی را عبادت نمی‌کنیم و از هیچ کس به غیر از دستور تو اطاعت نمی‌کنیم و از هیچ کس جز تو کمک نمی‌خواهیم. چه شعاری از این معنا بیرون می‌آید؟! «لَا شَرَقِيَّهَ وَلَا غَرْبِيَّهَ»، جز خدا هیچ کس، آیا این سیاست نیست؟ در عین حالی که عبادی است، در عین حال هم سیاسی است.

معنای عبادت:

عبادت یعنی اطاعت از فردی به صورت مستقل.

دو نوع اطاعت داریم. ۱- اطاعت استقلالی ۲- اطاعت تبعی

اطاعت استقلالی: مثل اطاعت عبد از مولا. مولا فرمان می‌دهد، عبد هم اطاعت می‌کند.

اطاعت تبعی: مثل اطاعت عبد از نمایندهٔ مولا، به خاطر دستور مولا. مولا به عبدش بگوید که این آقا هر چه به شما گفت، دستور من است و به حرفش عمل کن. عبد از دستور این نماینده اطاعت می‌کند اما این اطاعت به خاطر خود نماینده نیست. بلکه به خاطر خود مولا است. به این می‌گویند اطاعت تبعی. اطاعت از پیغمبران، اطاعت استقلالی نیست؛ یعنی ما اگر از پیامبر گرامی اسلام اطاعت می‌کنیم نه به خاطر شخص خودشان، بلکه چون ایشان فرستادهٔ خدا هستند از ایشان اطاعت می‌کنیم. به این اطاعت، اطاعت تبعی می‌گویند. قرآن می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»؛ هر کس از رسول اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است. پس اطاعت از رسول، اطاعت از خداست و به تبع و در طول اطاعت از خداست.

یک نمونه از آیات قرآن را عرض می‌کنیم که هم تبعی است و هم استقلالی، و هر دو با هم در یک آیه آمده است. «...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۱؛ ای مؤمنان از خدا اطاعت کنید، از رسول هم اطاعت کنید، از اولی الامر هم اطاعت کنید. اطاعت از خدا، اطاعت استقلالی است و اطاعت از رسول و اطاعت از اولی الامر، اطاعت تبعی است و به تبع از خداست. تمام آیات دستور به اطاعت از پیغمبر، که در جاهای مختلف قرآن آمده است مثل «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» و ... تمام این موارد در این محدوده معنا می‌شود. که اطاعت از پیغمبر، اطاعت از خدا و به خاطر دستور الهی است.

نکته:

اطاعت از هر کس، عبادت اوست، شما از هر کس که اطاعت کردید، عبادتش کردید. برای این که مطلب روشن بشود که عبادت صورت عمل نیست و عبادت، قصد اطاعت، اتصال و فرمانبرداری است. نمونه‌هایی عرض می‌کنم. اگر شخصی روزه شدنش به دلایلی حرام باشد، مثلاً بگوید که می‌خواهم عید قربان روزه بگیرم. به او بگوییم که روزه گرفتن در این روز حرام است. و او همچنان بگوید که می‌خواهم روزه بگیرم. این کار او قطعاً عبادت نیست. اگر مجتهدی به مکلفی بگوید که شما مریض هستی و روزه گرفتن باعث ازدیاد مریضیت خواهد شد و بر شما حرام است که روزه بگیری، او هم بگوید: دلم می‌خواهد روزه بگیرم. عمل این فرد، عبادت نیست، گناه هم هست. اگر به شخصی از طرف شارع مقدس دستور داده شد که این عمل عبادی، به ظاهر عبادی را ترک کن، او هم ترک کند، کار او عبادت است. چرا آن عمل به ظاهر عبادی، عبادت تلقی نشد؟ به خاطر این که اطاعت در آن نبود. چرا این ترک عبادت، عبادت تلقی شد؟ چون اطاعت در آن بود. پس معلوم می‌شود که عبادت دائر مدار اطاعت است. هر کس از خدا اطاعت کند، خدا را عبادت کرده است. در نتیجه از هر کس اطاعت کردی عبادت او است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان تأکید دارند که عبادت چیزی جز اطاعت نیست، آیات قرآن هم این نظر را تأیید می‌کند.

در نتیجه، هر کس را اطاعت کنیم، انگار عبادتش کردیم و هر کس را عبادت کنیم، معبود ما محسوب می‌شود. (معبود یعنی عبادت شده) هر معبودی را قرآن می‌گوید **الله**؛ یعنی وجودی که مورد عبادت است و به همین دلیل بتان را نیز **الله** می‌نامند. **آلهه** که جمع **الله** است، یعنی معبودان بت پرستان. در قرآن مخصوصاً در آیات مکی زیاد آمده که از بتان با عنوان **الله** نام برده شده است.

هر موجودی را که از آن اطاعت کنیم عبادتش کردیم و معبود از او ساختیم و هر معبودی **الله** هست. حال باید ببینیم آن کسی که ما **الله** و معبود خود قرار داده‌ایم (به عبارتی مطاع خود قرار داده‌ایم)، آن موجود کیست؟ اگر خدا است، خوشا به حالمان. یک وقت هست که می‌گوییم من دلم می‌خواهد. به او می‌گویند: خدا این طور فرموده. می‌گوید: من دلم می‌خواهد

۱- نساء آیه ۸۰

۲- نساء آیه ۵۹

که این کار را انجام بدهم. اله این شخص کیست؟ او از چه کسی اطاعت می‌کند؟ از نفسش، از خودش. او از نفس اطاعت می‌کند و نفس خودش را عبادت می‌کند چون اطاعت مساوی هست با عبادت.

قرآن کریم می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...»^۱؛ آیا دیدی کسی که اله و معبود خودش را هوای خودش قرار داد. ما در جامعه اسلامی زیاد می‌بینیم کسانی که حکم شرعی را در یک موضوعی می‌دانند، اما به امیال خودشان جامعه عمل می‌پوشانند. بعضی‌ها فکر می‌کنند که نفس پرستی یک چیز خیلی پیچیده‌ای است، در حالیکه به سادگی، انسان در چاله نفس پرستی می‌افتد. آنجایی که انسان حکم خدا را بداند یا بتواند که بداند و دنبال کسب علم برای فهمیدن حکم خدا نرود و به خواسته‌های دلش عمل کند، در آن موضوع می‌شود عابد نفس؛ اله او، نفس او است. قرآن کریم در سوره فرقان می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا»؛ آیا دیدی کسی را که اله خودش را هوای خودش قرار داد آیا تو وکیل او هستی (یعنی تو کاری می‌توانی برایش بکنی؟) «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ...»^۲؛ فکر می‌کنی که اکثر کسانی که این طوری هستند گوش شنوایی دارند؟ تعقلی دارند؟ «...إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۳؛ اینها مثل چهار پایان هستند بلکه گمراه‌تر. توجه کنید که این عاقبت نفس پرستی است. در سوره جاثیه می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ...»^۴؛ دیدی کسی که اله خودش را نفس خودش قرار داد (یعنی به جای اینکه از خدا اطاعت کند، گفت دلم می‌خواهد و از دل خودش اطاعت کرد. گاهی وقتها ما در دین هم اینگونه هستیم. می‌گویند: امام صادق (ع) فرمود: ثواب دارد که برای وحدت به امام اهل سنت اقتدا کنید به اعاده هم احتیاجی نیست. می‌گوید: دلم نمی‌چسبد، مگر برای دلت عبادت می‌کنی؟ بعضی از افراد، احکام دینی را ترک می‌کنند و می‌گویند که به دلمان نمی‌چسبد یا دلمان نمی‌آید که این کار را کنیم از خدا و پیغمبر هم مسلمان‌تر می‌شوند و به خواسته‌های شخصیشان عمل می‌کنند. در ادامه، قرآن می‌فرماید که این آدم را خدا با اینکه علم دارد گمراهش می‌کند. مگر شما ندیدید که بعضی‌ها علم هم دارند و گمراه هستند؛ چون نفس پرست هستند، چون دنبال نفس رفتند. آقا علم فقه و علم کلام دارد، تفسیر هم بلد است ولی گمراه است. چرا گمراه است؟ «...وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ عَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ...»^۵ و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ این سرنوشت نفس پرستی است.

اگر مطاع شیطان شد، اله هم شیطان می‌شود و عبادت هم برای شیطان می‌شود. دو آیه در قرآن کریم در مورد این موضوع داریم. در سوره مریم می‌فرماید: «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»^۶؛ (حضرت ابراهیم به عمویش آذر بت تراش می‌گوید) پدر جان شیطان را عبادت نکن. (کسی نگفته که آذر شیطان پرست بوده، آذر بت پرست بود. ولی حضرت ابراهیم (ع) تعبیر دارد که شیطان را عبادت نکن.) چرا؟ چون او گوش به حرف شیطان می‌داد. قرآن از زبان ابراهیم (ع) پیروی از شیطان را عبادت از او نامیده است. تعبیر علامه بسیار لطیف و ظریف است که «عبادت همان اطاعت است». از هر کسی در غیر از مسیر خدا اطاعت کردی، عابد او می‌شوی؛ آیه‌ای دیگر در سوره یس می‌فرماید: «أَكْفَرُكُمْ أَعْبُدُوا إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۷؛ ای بنی آدم با شما عهد نبستم که عبادت شیطان نکنید که او دشمن آشکار شما است. مگر بنی آدم شیطان پرست هستند؟ همه بنی آدم، شیطان پرست هستند؟

۱- فرقان آیه ۴۳

۲- فرقان آیه ۴۴

۳- همان

۴- جاثیه آیه ۲۳

۵- همان

۶- مریم آیه ۴۴

۷- یس آیه ۶۰

پس چرا قرآن تعبیر کرده «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» چون در این آیه قرآن، اطاعت از شیطان را عبادت از او نامیده است. به نظر قرآن، اطاعت مساوی هست با عبادت. از هر کس اطاعت کردید او را عبادت کردید. اگر سؤال شد که ما از پیغمبر هم اطاعت می‌کنیم پس عابد پیغمبر هستیم؟ جواب می‌دهیم خیر، چون اطاعت از پیغمبر، اطاعت از خداست. پیغمبر فقط دستور خدا را ابلاغ کرده است. دستور برای خداست، پس آن کسی که از پیغمبر یا از امام اطاعت کند یا از اولیایی که دستور خدا را ابلاغ می‌کنند آنها عابد خدا هستند.

اطاعت از طاغوت:

یک وقت کسی از خواهشهای دلش پیروی می‌کند که او مطیع نفس است و در نتیجه عابد نفس است. یک وقت کسی از شیطان اطاعت می‌کند او مطیع و عابد شیطان است و شیطان اله اوست. یک وقت کسی هست که از طاغوت اطاعت می‌کند او مطیع طاغوت است و عابد طاغوت، قرآن در سوره مائده می‌فرماید: «... وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتِ...»^۱؛ آنهایی که خداوند یک عده‌شان را مسخ کرد به شکل بوزینگان و یک تعدادشان را مسخ کرد به شکل خوک و یک تعدادشان را (به خاطر گناهی که کرده بودند) خدا گرفتار عبادت طاغوتشان کرد. مگر آنها در مقابل طاغوت زمان نماز می‌خواندند و رکوع و سجود می‌کردند؟ قرآن در اینجا اطاعت از طاغوت را عبادت از طاغوت نامیده است. باز در سوره زمر می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْْبُدُوهَا»^۲ یعنی «أَنْ يُطِيعُوهَا»؛ آن کسانی که از اطاعت طاغوت سر باز زدند. در این آیه اطاعت را با کلمه عبادت آورده است. معلوم می‌شود که اطاعت از طاغوت یعنی عبادت از طاغوت. باز در سوره نحل می‌فرماید: «وَ كَفَدَ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...»^۳؛ ما در هر امتی رسولی فرستادیم و سرلوحه همه پیامهایش هم این بود «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ از خدا پیروی بکنید یعنی عبادت خدا را بکنید، «وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ از عبادت طاغوت هم بپرهیزید. در اینجا می‌گوید: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا» یعنی عبادت خدا بله و عبادت طاغوت نه. طاغوت کیست؟ (در بحث مالک یوم الدین توضیح دادیم که مالکیت و حاکمیت برای خداست و طاغوت کسی هست که به حاکمیت خدا گردن نمی‌گذارد. در لغت به معنای کثیرالطغیان و بسیار سرکش و او هر حاکمیتی است که حاضر به اجرای قوانین الهی نباشد.) قرآن کریم کفر به طاغوت و سرکشی در مقابل او را مقدم بر ایمان به خدا شمرده است. اول با طاغوت تصفیه حساب بکنید که ما با تو کار نداریم، به تو پشت پا زدیم، به تو ایمان نداریم و به تو کافر هستیم بعد بگویند خدا با به تو ایمان آوردیم. بعد می‌فرماید: «... فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا

أَنْفِصَامَ كُفْرًا...»^۴

شرک در عبادت:

شرک در عبادت یعنی اینکه در عبادت خدا شریکی برای او بگذاریم، شرک در عبادت چند نوع است: ۱- شرک جلیّ، که در اعتقاد است. ۲- شرک خفی، اینکه انسان در اعتقاد، مسلمان و موحد است اما در عمل این طور نشان نمی‌دهد. دیدید که خیلی‌ها به یک چیزی در زبان عقیده دارند اما در عمل پایبندی ندارند؛ مثلاً می‌گویند که اگر به خدا توکل کنی خدا به تو کمک می‌کند ولی خودش که به عمل می‌رسد به خدا توکل نمی‌کند و دستش را به طرف این و آن دراز می‌کند. اگر انفاق کنید خدا به تو رزق فراوان می‌دهد ولی وقتی به خودش می‌گویی انفاق کن، بخیل می‌شود.

منطق بت پرستی:

۱- اعتقاد به خالقیت خدا: بت پرستان منکر این نبودند که خدایی واحد، جهان را آفریده است.

۱- مائده آیه ۶۰

۲- زمر آیه ۱۷

۳- نحل آیه ۳۶

۴- بقره آیه ۲۵۶

۲- دومین منطق بت پرستی که متأسفانه الان در جهان هم هست، این است که خدا برتر و بالاتر از آن است که پرستش شود. بت پرستان می گفتند: خدا آنقدر مقامش بالا است که ما شایسته نیستیم که در مقابل او سجده کنیم و یک واسطه‌هایی گذاشته است به نام بتان، که اینها موجودات مقدسی هستند که قدرت تأثیر در عالم را دارند و خدا گفته که اینها را بپرستید و اینها واسطه‌اند بین ما و خدا سومین نظریه بت پرستی این بوده که بتان واسطه خدایند و ما واسطه‌ها را عبادت می کنیم.

۳- سومین منطق بت پرستی این بود که بتان واسطه خدایند و ما واسطه‌ها را عبادت می کنیم.

۴- این که بتان شریک خدا در تدبیر هستند. می گفتند. که خدا یک قسمت از عالم را داده دست بت هبل و قسمت دیگر را به بت لات و قسمت دیگر را دست منات و... داده است. یکی بت جنگ است، یکی بت صلح، یکی بت باران و یکی بت آفتاب است و هر کدام یک کاری می کنند و خدا امور را قسمت کرده و خودش هم نظارت می کند. این جزء عقاید بت پرستان بوده است.

اعتقاد به خالقیت:

قرآن کریم بارها و بارها به این مطلب تأکید کرده که بت پرستان منکر خالقیت خدا نبودند. شاید بیست یا سی آیه قرآن در این رابطه داشته باشیم بلکه بیشتر؛ در بعضی از این آیات آمده که: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...»؛^۱ اگر از آنها سؤال کنی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، «... كَيْقُولَنَّ اللَّهُ...»^۲؛ حتماً خواهند گفت الله، در این آیه مراد، بت پرستان هستند. ببینید در مورد این که خداوند خالق است هیچ گونه حرفی نداشتند و مناظره‌ای نداشتند. باز در سوره مؤمنون می فرماید: «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۳؛ بگو زمین و آنچه در زمین هست برای کیست اگر شما علم دارید؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ...»؛ می گویند که برای الله است. یعنی منطق بت پرستی منکر خالقیت الله نبود. بعضی‌ها فکر می کنند که بت پرستان بت را خدا می دانند. نه این گونه نیست، آنها بت را اله می دانند نه خدا، بت را منشأ خلق نمی دانند بت را محل عبادت می دانند. آنها می گویند که این مخلوق است نه خالق. اما دو ویژگی برایش قائل هستند: ۱- واسطه خداست و باید عبادت برای او کرد. ۲- مؤثر در عالم است. قرآن این دو مورد را نفی می کند. «وَمَنْ يُدْبِرُ الْأُمْرَ»؛ چه کسی تدبیر امر می کند؟ و نیز می فرماید: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ. أَفَ لَكُمْ أَوْلِيَاءٌ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...»^۴؛ حضرت ابراهیم می گوید که شما بتانی را می پرستید که نفع و ضرری ندارند. یعنی در عالم هستی مؤثر نیستند و شما اشتباه می کنید. بعد می فرماید: «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»^۵؛ ای پیامبر از اینها بپرس پروردگار آسمانها و عرش عظیم؟ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ»؛ خواهند گفت الله. آنها منکر الله نیستند. «قُلْ مَنْ بَدِئَ مَلَكُوتِ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^{*} سَيَقُولُونَ لِلَّهِ»^۶؛ باز هم خواهند گفت الله؛ بت پرستان با ما محل اشتراک هم دارند در اینکه خدا خالق است؛ این جور نیست که با ما محل اشتراک نداشته باشند.

شاید برای شما سؤال پیش بیاید که صحبت از منطق بت پرستی در عصر ترقی و پیشرفت بشر چه لزومی دارد؟ مگر ما الان هم بت پرست داریم؟ بله. جمعیت چین چقدر است؟ یک میلیارد و سیصد میلیون؛ یک میلیارد و دویست میلیون نشان بت پرست هستند این یک نمونه‌اش هست. جمعیت هندوستان یک میلیارد است، نهصد میلیون نفرشان بت پرست هستند.

۱- زمر آیه ۳۸

۲- همان

۳- مؤمنون آیه ۸۴

۴- انبیاء آیات ۶۶ و ۶۷

۵- مؤمنون آیه ۸۶

۶- مؤمنون آیات ۸۸ و ۸۹

نزدیک پانصد میلیون دیگر هم به طرق دیگر در جنوب شرق آسیا، بت پرست هستند. روی هم چقدر می‌شوند؟ دو و نیم میلیارد، نزدیک نصف جمعیت کره زمین در عصر فضا و کامپیوتر و عصر اتم هنوز بت می‌پرستند. قرآن حرف گزافی نمی‌زند. اگر این مرض ریشه‌اش کنده می‌شد و دیگر عود نمی‌کرد و بر نمی‌گشت قرآن هم بابش را می‌بست. قرآن کتاب همیشگی هست؛ چون خطر بت پرستی به انواع مختلف همیشه وجود دارد حتی در عصر فضا و پیشرفت.

در سوره زمر می‌فرماید: «... مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...»^۱؛ ما این بتان را عبادت نمی‌کنیم. (گفتیم یکی از اعتقاد بت پرستان این بود که بتان واسطه بین انسان و خدایند)

«... مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...»^۲؛ ما اینها را نمی‌پرستیم مگر اینکه ما را به سوی الله هدایت بکنند، به الله نزدیک بکنند. پس از این آیه فهمیده می‌شود که اینها منکر الله نیستند و بتان را خالق نمی‌دانند واسطه‌ای می‌دانند که عبادت اینها وسیله تقرب به خداست. یکی دیگر از منطقی‌های بت پرستی این بود که معتقد به معاد نبودند! فقط یک سری عقائد کور سطحی داشتند. معتقد به بقای روح بودند اما، معاد که بازگشت روح به جسم و زنده شدن جسم انسان است و از نو خلق شدن است را عقیده نداشتند. می‌گفتند: شخص مقتول، بعد از کشته شدن روحش به بدن جغدی یا پرنده‌ای می‌رود و مرتب می‌آید سر قبرش و ناله می‌کند که «أَسْفُونِي أَسْفُونِي»؛ سیرابم کنید سیرابم کنید و مرتب التماس می‌کند، بعد که از قاتلش، انتقام گرفتند آرام می‌شود. این عقیده آنها بود. مشرکان به بقای روح عقیده داشتند اما به معاد عقیده نداشتند، «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِّمَّزِقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»^۳؛ کافران گفتند: آیا خبرتان بدهیم از مردی که می‌گوید اگر شما مردید و خاک شدید، بعد از مرگتان دوباره خلقت جدید پیدا می‌کنید. «أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...»^۴؛ آیا [این مرد] بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟ در این آیه چند نکته آشکار است:

۱- انکار معاد، تعجب آور به هم می‌گفتند که این مرد می‌گوید که شما هر وقت مردید دوباره زنده می‌شوید این یعنی انکار معاد.

۲- پذیرش خالقیت خدا و ایمان به این که جهان، خدایی دارد؛ چون آیه بعدی می‌فرماید که اینها می‌گفتند: «أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...»؛ او با این حرفها به خدا نسبت ناروا می‌دهد. یعنی خدا را قبول داریم. «أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...»؛ یا اینکه دیوانه است. یعنی آنها اعتقاد به معاد را معادل دیوانگی قلمداد می‌کردند اما اعتقاد به خدا را می‌پذیرفتند. این هم یکی از عقاید بت پرستی است. باز در سوره یونس می‌فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ...»^۵؛ غیر خدا یعنی بتان را عبادت می‌کنند، بتانی که هیچ تأثیری در عالم ندارند. شاید شما بپرسید که پرستیدن و پرستش بت ضرر دارد ولی خود بت که نمی‌تواند ضرری برساند. بعضی افراد که نمی‌دانند منظور و غرض آیات چیست، می‌گویند که بت پرستی که ضرر دارد، برای چه می‌فرماید: «لَا يَضُرُّهُمْ»؟ بت که به اینها ضرر می‌زند؛ منظور قرآن نفی این اعتقاد است که اگر این بت نفرین کند، مثلاً تو سنگ می‌شوی. اگر این بت ناراحت شود تو مثلاً مریض می‌شوی یا مرگت می‌رسد. منظور قرآن نفی این است. چرا این حرفها را می‌زدند؟ چون می‌گفتند که بتان در عالم مؤثر هستند. قرآن می‌گوید که نه مؤثر نیستند. «لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ»؛ نه ضرری دارند و نه نفعی می‌رسانند.

۱- زمر آیه ۳

۲- همان

۳- سباء آیه ۷

۴- سباء آیه ۸

۵- یونس آیه ۱۸

و بعد دوم اعتقادشان: «...وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...»^۱؛ می‌گویند که اینها شفیع ما نزد خدا هستند. آنها، بتها را خدا نمی‌دانند.

گاندی هیچ وقت عقیده بت‌پرستی را قبول نداشت ولی چون مردم هندوستان را دوست داشت نمی‌خواست با عقیده مردم مخالفتی کند، ولی برایشان دل می‌سوزاند و آدم مستقیم‌الرأی بود و به افکار دینی و الهی نزدیک بوده است. می‌گویند که گاندی به بتکده رفت و نشست و پایش را روی پای یکی از بتان گذاشت. با آن شخصیت سیاسی و معروفی که داشت، خدمتکار بتکده خیلی ناراحت شد و مضطرب بود از یک طرف گاندی رهبر جامعه هندوستان است و از یک طرف حواسش نیست و پایش را روی پای بت گذاشته است. خدمتکار مانده بود که چه کند. این طرف و آن طرف می‌رفت و خیلی مضطرب بود. گاندی از او پرسید که مشکلی پیش آمده؟ چرا ناراحت هستی؟ گاندی علت مضطرب بودن او را می‌دانست و عمداً این کار را کرده بود. خدمتکار گفت: قربان ببخشید پایتان را گذاشتید روی پای خدا، منظورش اله بود. گاندی از او پرسید: تو بگو در کجای جهان، خدا نیست که من پایم را بگذارم آنجا؟! گفت: در همه جا خدا وجود دارد. هر جا که پایمان را بگذاریم فرقی ندارد. این نشان می‌دهد که بت‌پرستان، منکر ذات اقدس حق نیستند و این که خدا همه جا حضور دارد را قبول دارند. به طوری که گاندی به آن خادم می‌گوید که تو بگو که کجا خدا نیست؟ خدا همه جا هست پس چه فرقی می‌کند که من پایم را اینجا بگذارم یا جای دیگر؛ و بدین ترتیب آن فرد را بیدارش می‌کند که این عقیده‌ای که تو داری عقیده اشتباهی است.

معمولاً هم مذهبی که به نحوی به بت‌پرستی کشیده شده‌اند، مثل ستاره پرستان که قرآن با عنوان صابئین از آنها یاد کرده است، ابتدا کارشان تقدیس بوده نه پرستش. می‌گویند: مجوسیان واقعاً آتش را نمی‌پرستند، آنها هم اعتقاد به خدا دارند، آتش را تقدیس می‌کنند و می‌گویند که آتش مقدس است و منشأ آثار خیری است و با موجودات دیگر فرق می‌کند؛ مثلاً تأثیرش بیشتر است و برکاتش بیشتر است و... یا ستاره پرستان، ستاره‌ها را تقدیس می‌کردند بعداً یک عده از ایشان منحرف شدند و ستاره پرست هم شدند.

یک عده از آیات هستند که می‌فرمایند: خدا مدبّر امر است. «...وَمَنْ يُدَبِّرِ الْأُمْرَ...»^۲؛ چه کسی تدبیر امر می‌کند؟ «يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَيَّ الْأَرْضِ...»^۳؛ خداوند امر را از آسمان به زمین تدبیر می‌کند. آیات فراوانی از قرآن تدبیر را به ذات اقدس حق، به طور مستقیم نسبت داده است و منظور آیات این است که خداوند تدبیر آیات را به هیچ کس نداده است. شاید برای شما سؤال پیش بیاید چطور مسیحیان می‌گویند: عیسی پسر خداست. حتی بعضی از آنها می‌گویند خدا در عین حالی که واحد است سه تا است و در عین حالی که سه تا است یکی است. هیچکدامشان یک عقیده واحد را نگفتند. در حالی که هیچ کس هم نگفته که اینها مشرک هستند. در قرآن هم می‌بینید که این افراد را تا مرز شرک پیش برده، اما عنوان مشرک را به آنها نداده است. چون آنها دو حرف از حرفهای مشرکین را نکرده‌اند. ۱- نگفتند مسیح را عبادت کنید در صورتی که بت پرستان گفتند: آلهه را عبادت کنید. ۲- نگفتند که مسیح در تدبیر شریک خداست در صورتی که بت پرستان می‌گفتند که بتان در تدبیر، شریک خدا هستند. بنابراین شرک در عبادت و شرک تدبیر را معتقد و پایبند نشدند، لذا با این که به الوهیت عیسی معتقد شدند کسی آنها را مشرک ننامید و در جرگه مشرکین قرارشان نداد. اینها اصطلاحات خیلی دقیقی است.

بت‌پرستی به انواع گوناگون در دنیا ظاهر می‌شود. یک وقتی در قالب شخص پرستی، لنین پرستی، مارکس پرستی، گاو پرستی، موش پرستی و .. است. هزار بدبختی و بیچارگی دامن بشر امروز را گرفته است. هنوز متأسفانه معابد بت پرستان دنیا برپاست. یکی از انگلیسی‌های ناجوانمرد در یک جایی نوشته بود که این مسجد بابری بر روی بنای مثلاً بتکده بزرگ

۱- همان

۲- یونس آیه ۳۱

۳- سجده آیه ۵

فلان بنا شده است. مسلمانان ۹۰۰ سال پیش اینجا را خراب کردند و مسجد ساختند بعد این نوشته بین بت پرستها پخش شد بدون این که بدانند سند و مدرکش چیست. ریختند و مسجد باری را خراب کردند و به جای آن یک بتکده ساختند. هنوز در دنیا متأسفانه بت پرستی رواج دارد. در کشورهای مثل ژاپن که خودشان را متمدن و مرفعی می‌دانند، کشوری مثل چین، هندوستان، اکثریت قریب به اتفاقشان بت پرست هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرک خفی این است که شخصی در اعتقاد به خدا، شریک قائل نباشد اما در عمل برای خدا شریک قائل شود. مثلاً اطاعت از غیرخدا کردن. اطاعت از غیرخدا کردن به این دلیل شرک است که آفریدگار و مالک، خداست و حق خداست که از او اطاعت شود، حق مولویت اوست اگر من این حق را به غیرخدا دادم، اگر به نفسم دادم، آن را با خدا شریک کردم، (در چیزی که مختص اوست) اگر به شیطان دادم، نعوذ بالله شیطان را با خدا شریک کردم، اگر به طاغوت دادم طاغوت را با خدا شریک کردم، هر چیزی را که از آن برخلاف رضای خدا اطاعت کردم شرک در عبادت می‌شود، هر گناهی شرک به خداست چون هر گناهی اطاعت کردن از نفس و شریک کردن نفس با خداست در اطاعت. به غیرخدا امید بستن هم شرک است، این که انسان امیدش به غیرخدا باشد شرک به خداست که اصطلاحاً به آن شرک خفی می‌گویند. کمک خواستن از غیرخدا که در همین آیه می‌خوانیم «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ فقط از تو کمک می‌خواهیم، نیز شرک به خداست.

اینکه انسان گاهی وقتها می‌گوید: اگر ما از غیرخدا کمک نخواهیم، بحث تعامل اجتماعی و استمداد از غیرخدا و استمداد از مردم و غیره چه می‌شود؟ مگر در نظام اسلامی نمی‌گوییم که پایگاه نظام اسلامی، مردم هستند؟ آیا این شرک به خداست؟ **جواب ۱-** اینکه در تأثیر، موجودی را شریک خدا کنیم و بگوییم خدا مؤثر است و این موجود هم مؤثر است. آقای زید هم می‌تواند اثر بگذارد، (می‌گوییم اول خدا، دوم شما؛ در حالی که اول خدا، دوم هم خداست و ما وسیله‌ایم) این شرک است.

اما اخلاص یعنی این که انگیزه کار، خدا باشد و انگیزه‌های غیرخدایی نباشد، قصدش این باشد که خدایا تو گفתי و من می‌خواهم از تو اطاعت کنم و تو را راضی کنم حداقلش برای تو مزدوری می‌کنم که تو پولم بدهی. (در زمان مرحوم شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف معروف، شخصی به نام پیرچنگی، معروف بود. مردی که چنگ می‌زد، در جوانی آواز هم خوب می‌خواند ولی در پیری صدایش خراب شده بود و کسی اطراف او جمع نمی‌شد و به او پول هم نمی‌دادند. یک روز که خیلی از وضع بدش ناراحت بود به محراب مسجد رفت و شروع کرد به چنگ زدن. (در آن زمان مثل حالا نبود که موسیقی هرجایی شده باشد و حرمت‌ها حفظ شده بود) خادم مسجد دید که صدای تار و موسیقی در محراب می‌آید. رفت دید که پیرچنگی در محراب نشسته و چنگ می‌زند و زار زار گریه می‌کند گفت: مرد حسابی این چه کاریست که می‌کنی؟ گفت: به تو چه، دارم برای خدا چنگ می‌زنم و چون کسی دیگر خریدار چنگ من نیست، برای خدا چنگ می‌زنم تا خدا پولم بدهد و از بنده‌هایش چیزی نمی‌خواهم. هر چه گفت زن، گوش نکرد. خادم به خانۀ ابوسعید ابوالخیر رفت و گفت: شیخ این پیرچنگی به محراب رفته حریفش هم نمی‌شوم. شیخ که انسان فهمیده‌ای بود، کیس، پولی به او داد و گفت: این را به او بده و بگو خدا داده و بعد بگو شیخ گفته که این دفعه که خواستی چنگ بزنی برو به خانه او و چنگ بزنی تا به تو پول بدهد و دیگر نیا در مسجد بزنی. خادم برگشت دید این پیر اینقدر چنگ زده و گریه کرده تا خواب رفته. چنگش افتاده یک طرف، خودش هم یک طرف. خادم هم پول را گذاشت کنارش. وقتی پیر بیدار شد و کیسه را دید خادم را صدا زد و گفت: این چیست؟ گفت: این را خدا برای تو فرستاده، پیر گفت: دیدی گفتم که اگر برای خدا چنگ بزنی به تو پول می‌دهد و آدم‌ها پول نمی‌دهند و شروع کرد به گریه کردن و گفت: خدا جان هر روز می‌آیم و برای خودت چنگ می‌زنم، خادم گفت: عجب! آمدیم کار را درست کنیم مشکل‌تر شد، پیرمرد خادم گفت: پیرچنگی این دفعه که خواستی چنگ بزنی، شیخ

ابوسعید گفته برو خانه او چنگ بزن به تو پول می‌دهد و دیگر هم این‌جا نیا، پیر گفت: شیخ ابوسعید کیست؟ اگر راست می‌گوید او هم بیاید این‌جا مثل من برای خدا چنگ بزند و پول بگیرد! حالا بعضی‌ها کار را برای رضای خدا می‌کنند، می‌گویند خدایا ما کار می‌کنیم تا تو راضی شوی. یکی هم هست می‌گوید خدایا من کار می‌کنم تو بهشتم بده. این هم خوب است. این هم یک نوع کار برای خداست، منتها آن کار برای خود خداست و این کار برای مزد خداست. یک مقدار در ارزش‌گذاری فرق می‌کند. می‌گویند:

از در خویش خدایا به بهشتم نفرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس

عبادت الاحرار این است. دوم اینکه فقط اطاعت از خدا کند، این‌ها ارکان اخلاص است. سوم اینکه فقط امیدش به خدا باشد. چهارم اینکه فقط استعانت از خدا کند. اگر این‌ها درست شد آن وقت انسان می‌شود مخلص و خلوص نیت در او پیدا می‌شود.

آفات اخلاص:

ریا و سمعه. ریا یعنی این که انسان کار را به قصدی انجام دهد که دیگران ببینند. قرآن در سوره نساء در وصف منافقین می‌فرماید: «...يُرَآوْنَ النَّاسَ...»؛^۱ کارشان را برای دیدن مردم انجام می‌دهند. خیلی‌ها هستند که می‌گویند: ما کار خوبی می‌کنیم نه به قصد ریا اما مردم که می‌بینند دلمان شاد می‌شود، لذا از ترس ریا دیگر آن کار را نمی‌کنند، آرزوی شیطان هم همین است. اگر شما کار خوبی کردید و مردم هم دیدند یا شنیدند خوشحال شدید هیچ اشکالی ندارد به شرط اینکه کار را برای دیدن مردم نکرده باشید بلکه برای رضای خدا کرده باشید. کار کردید خدا راضی باشد، بعد مردم فهمیدند و شما خوشحال شدید، این یک چیز طبیعی است البته ضعف است ولی اشکالی ندارد.

یکی از اصحاب از امام محمد باقر (ع) این سؤال را پرسید: یا بن‌رسول‌الله ما کار خوبی می‌کنیم اول هم قصدمان برای رضای خداست بعد که مردم می‌فهمند، شاد می‌شویم آیا اشکال دارد؟ امام فرمودند: «لَا بَأْسَ بِذَلِكَ»؛ اشکال ندارد به شرط اینکه برای دیدن مردم نکرده باشید. شما هر شب برای خدا بلند می‌شدید و نماز شب می‌خواندید از قضا رفتید مناطق جنگی و نصف شب بلند می‌شوید می‌بینید همه دارند نگاهتان می‌کنند می‌گویند: نه دیگر امشب نماز شب نمی‌خوانیم ریا می‌شود. امام خمینی (ره) می‌فرماید: «این منتهای آرزوی شیطان است که شما از ترس ریا کار برای خدا را رها کنید» کار را از ترس ریا رها نکنید، پناه ببرید به خدا.

سمعه یعنی این که فعلاً کسی نیست که ببیند ولی بعداً حسنعلی می‌بیند و برای دیگران نقل می‌کند، سمعه برادر ریا است و شرک است. شخصی بالای پشت بام نماز می‌خوانده یکی هم رد می‌شده گفته: عجب نمازی چه صاد و صوتی گوش بده، فوری نماز را شکسته بود و گفته بود تازه خبر نداری روزه هم هستیم. مثل بعضی از آدم‌هایی که بی‌شخصیت هستند و ضعف شخصیت دارند و با یکی آفرین و بارک‌الله خودشان را گم می‌کنند، ریا کردن خیلی زشت است.

یکی دیگر از آفات اخلاص تذم است یعنی انسان کار را برای رضای خدا انجام ندهد و برای فرار از مذمت انجام دهد. شخصی می‌گوید: آیا به من قرض می‌دهی؟ شما هم پیش خودتان فکر می‌کنید که اگر به او قرض ندهم می‌گوید: عجب آدم بخیلی است و به او قرض می‌دهد، این ریا نیست و برای فرار از مذمت است، بی‌ارزش هم نیست اما کار برای خدا حساب نمی‌شود. این احسان است و خدا به او به خاطر احسان پاداش می‌دهد. ممکن است بعضی خوبی‌ها و خیرات در زندگی برایش پیش بیاید به خاطر همین عمل.

یکی دیگر از آفات، حیا است. خیلی از کارهای ما برای خدا نیست و خیال می‌کنیم برای اوست. روغن ریخته را نذر مسجد می‌کنیم اما واقع این است که خجالت می‌کشیم. مثل خیلی تعارف‌های بیجایی که می‌کنیم که از زور رودرواسی است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً»؛ سخاوت این است که قبل از اینکه از تو درخواست کند به او

۱- نساء آیه ۱۴۲

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۵۷) «السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْئَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ»

بدهی. «فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْئَلَةٍ»؛ اما اگر درخواست و سؤال کرد و تو به او دادی «فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ»؛ یا حیاست و یا فرار از مذمّت است. یا خجالت کشیدی که به او نبخشی یا ترسیدی اگر ندهی بگوید چقدر بخیلی. تو کار برای خدا نکردی و اسمش را سخاوت هم نمی‌گذاریم، حیاست.

یکی دیگر از آفات، دنیاطلبی است. انگیزه خیلی از کارها دنیاطلبی است. آقا قرآن می‌خواند برای دنیا، موعظه می‌کند برای دنیا، کتاب می‌نویسد برای دنیا، درس می‌دهد برای دنیا، از این مشکلات هم متأسفانه در جامعه ما همیشه بوده. از همه این آفات برای اخلاص، بدترینش ریاست. آیات دعوت به عبادت خالص در قرآن بسیار زیاد است. اگر شما نگاه کنید می‌بینید بسیاری از آیات به این مسئله دعوت کردند. «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...»؛^۱ خدا را عبادت کنید در حالی که برای او خالص هستید (دین را برای او خالص می‌کنید و زندگیتان برای خداست). به پیامبر هم گوشزد می‌کند، «مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»؛ خدا را عبادت کن خالصانه هم عبادت کن. در سوره بینه می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خَفَاءً...»؛^۲ اهل کتاب امر نشدند مگر این که خدا را از روی یگانه‌پرستی و خلوص عبادت کنند.

خدا رحمت کند امام (رضوان‌الله‌علیه) را، ایشان در یکی از آثارشان بحث مفصلی پیرامون اخلاص دارند و در آخر بحثشان می‌فرمایند: هیچ راهی وجود ندارد که انسان یقین کند کارش برای خدا بوده، نشانه‌هایی وجود دارد، ولی برای یقین وجود ندارد. مثلاً نشانه اخلاص این است که اگر شما برای کسی کاری کردید و بعد ناشکری کرد، پشیمان نشوید و بگویید: ای کاش این کار را برایت نکرده بودم. اگر برایش کاری کردید و او سپاسگزاری نکرد، غمگین نشوید. این نشانه اخلاص است. «إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ...»؛^۳ ما فقط برای رضای خدا شما را غذا می‌دهیم. «...لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا»؛^۴ دنبال تشکر و پاداش نیستیم. این نشانه اخلاص است. از نشانه‌های اخلاص این هست که محبت انسان به خدا، زیاد شود، ایمان و اعتقاد انسان قوی شود. این‌ها نشانه اخلاص است اما این که یقین کنیم عملی قبول شده هیچ راهی ندارد. بعد امام توضیح می‌دهند چه بسا شما فکر می‌کنید که عملی را خالص انجام داده‌اید اما یک شائبه‌ای که خودتان حواستان نبوده در آن عمل بوده و شما متوجه نبودید. بعد مثال می‌زنند که شخصی از ترس دزد خوابش نبرده و دل بیدار است چون در آن منطقه دزد زیاد است. می‌گوید: حالا که خواب نیستیم بلند شویم و دو رکعت نماز بخوانیم. بلند می‌شود و عبادت می‌کند. اگر خوابش می‌آمد که بلند نمی‌شد نماز بخواند. البته به این پاداش می‌دهند چون مقداری از عمل برای خداست اما انگیزه غیرخدایی هم در آن شریک است. خواب نرفتنش به خاطر ترس از دزد بود یا به خاطر اینکه خوابش نمی‌برد و بد خواب شده بود و بلند شد نماز خواند. اگر که پنجاه درصد برای خدا باشد و پنجاه درصد برای غیرخدا باشد، این دو تا همدیگر را خنثی می‌کنند، نه مزد دارد و نه چوب دارد، «تَعَارُضًا وَ تَسَاقُطًا». اگر اکثرش مثلاً برای ریا باشد و کمترش برای خدا باشد (چون بعضی‌ها همه عمل را برای ریا انجام نمی‌دهند) نماز را می‌خواند، ولی وقتی می‌بیند دیگران نگاهش می‌کنند بیشتر مدّش می‌دهد مثلاً سجده‌هایش را طولانی‌تر می‌کند، مقداری هم مجازات دارد. ولی اگر همه عمل از روی ریا باشد این شرک است. پاداش که ندارد هیچ، مجازات هم دارد. اگر هفتاد درصد برای خدا باشد و سی درصد برای غیرخدا، این سی درصد از هفتاد درصد کم می‌شود، اگر آن غیرخدایی منافاتی با عمل نداشته باشد مثلاً ریا نباشد و مثلاً حیا باشد باعث بطلان بقیه‌اش نمی‌شود، می‌گویند: پنجاه درصد به او مزد می‌دهند و بقیه‌اش به خاطر حیا بوده، لذا همدیگر را خنثی نمی‌کنند. اما ریا خنثی می‌کند و از بین می‌برد. عبادت خالص باعث قوت ایمان می‌شود یعنی شما هر کار خالصی برای خدا انجام دهید ایمان شما را بالا می‌برد و ایمان شما هر چه بالاتر رفت به یقین نزدیک می‌شوید که بالاترین مرتبه ایمان است. یقین ده طبقه دارد و بالاترین طبقه یقین این است که شما از مکروهی که از سوی خدا برای شما نوشته می‌شود راضی

۱- غافر آیه ۱۴

۲- بینه آیه ۴

۳- دهر آیه ۹

۴- همان

باشید. امام سجاده (ع) فرمودند: «الرُّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَا أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ»^۱؛ راضی بودن به قضای ناخوش بالاترین درجه یقین است. قرآن می‌فرماید: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۲؛ خدا را عبادت کن تا به یقین برسی.

ما سوار مرکبی به نام عبادت شدیم و به طرف یقین پیش می‌رویم. این صراط مستقیم منازل دارد و هر چه جلوتر بروی نورانی‌تر است چون به منبع نور نزدیک می‌شوی، بعد می‌رسی به مرحله اول یقین و بعد می‌رسی به مرحله دوم یقین و بعد می‌رسی به مراحل پایانی یقین و آن مراحل پایانی باز مراتب دارد. هر چه جلو می‌روی باز هم نیاز داری که شب و روز بگویی «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۳. حالا اگر سرعتت هفده کیلومتر بود (حداقل سرعت در این جاده هفده کیلومتر است، هفده رکعت نماز) این مسافت را یک جوری می‌رسی و اگر سرعتت پنجاه و یک کیلومتر بود که حداکثر سرعت است (پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه‌روز) سه برابر زودتر می‌رسی، هر چه بیشتر خدا را عبادت کنی زودتر نتیجه می‌گیری و زودتر به مقصد می‌رسی. گفتیم اگر اطاعت برای خدا باشد عبادت خداست، اصلاً عبادت یعنی اطاعت. اگر ما تمام افعالمان را برای خدا انجام دهیم، مثلاً می‌گویید: آقا ما می‌خوریم و می‌خوابیم چطور بگذاریم به اسم خدا؟ اگر کسی واقعاً عشق و حال و هوایش شد خدا، همه کارهایش را برای خدا می‌کند. چطور مثلاً وقتی می‌خواهید به مسابقه‌ای که حرکت بدنی دارد بروید، می‌گویید: من یک مقدار عسل بخورم تا انرژی داشته باشم. عسل را برای ورزش می‌خورید نه برای لذت. حالا یک کسی بگوید: مثلاً من امشب می‌خواهم بیدار شوم و نماز شب بخوانم، این غذا سرد است نمی‌توانم بیدار شوم یا آن غذا را بخورم که توان داشته باشم و یا اگر بیشتر بخورم از پا می‌افتم و در غذا خوردنتان هم در فکر این هستید که برای خدا باشد. عذر می‌خواهم مثلاً کسی می‌خواهد برود مسجد می‌گوید: من باید بروم قضای حاجت تا در هنگام نماز حواسم به جای دیگری نباشد. اگر تحت فشار باشم حواسم به نماز نیست و یک تکه از نمازم خواهد رفت. این دستشویی رفتن، ثواب دارد چون این عمل هم در جهت رضای خداست. اوایل شب است زودتر بخوابیم که ان‌شاءالله زود بیدار شویم، این خواب هم می‌شود برای خدا، از آن لحظه‌ای که خوابیدید نفسهای شما تسبیح خداست، بیدار هم که شدید غذا هم که می‌خورید برایتان ثواب می‌نویسند، یک لحظه هم استراحت می‌کنید می‌گویید: یک نفسی تازه کنیم برای این که قدرت بگیریم، برایتان ثواب می‌نویسند یک جایی می‌رسد که انسان هر کار می‌کند، برای خداست و تمام زندگیش می‌شود عبادت. ما اینطور نیستیم چهارتا کار برای خدا می‌کنیم بعد تعطیلش می‌کنیم و چهارتا کار برای دل خودمان می‌کنیم. خیلی از کارهایمان هم رنگ خدایی ندارد، اما می‌توانیم همین کارها را و همین امور روزمره را در جهت خواست خدا انجام دهیم. بیانی از امام بدین مضمون آمده است که: «کسی که انگیزه‌های متعدد داشته باشد و کارش در یک جهت نباشد برای خدا هم مهم نیست که کجا هلاک شود.» چه کسی انگیزه واحد دارد؟ کسی که همه کارهایش برای خداست، به ظاهر کارهای مشتتتی می‌کند اما یک هدف و یک خط است و همه کارهایش در یک هدف خلاصه شده.

یکی از دعاها امیرالمؤمنین (ع) در دعای کمیل این است «حَتَّىٰ تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»^۴ به این می‌گویند اخلاص کامل. این انسان تمام کارهایش عبادت است؛ چون تمامش اطاعت خداست. ما هم می‌توانیم این‌طور باشیم. آرام آرام انگیزه‌های زندگیمان را در جهت خدا بکشیم. پس اگر تمام افعال و تمام زندگی برای خدا شد، همه افعال عبادت می‌شود؛ چون همه افعال، اطاعت خداست و اطاعت یعنی عبادت و عبادت هم یعنی اطاعت.

و اما «يَا كَيْفَ نَسْتَعِينُ» در آن بخش، بحث شرک و اخلاص را مطرح کردیم و عقاید بت‌پرستان و آیات قرآن را گفتیم. وقتی می‌گوییم فقط از خدا کمک خواهیم چند تا نکته در این جا به ذهن می‌آید: ۱- نیازمندی به مردم چه می‌شود؟ مگر ما نیاز به مردم نداریم؟ ما می‌توانیم بدون نیاز از مردم زندگی کنیم؟ ۲- توسل به اولیای خدا چه می‌شود؟ گاهی به اولیای

۱- تحف العقول، بخش سخنان امام چهارم، کلمات قصار (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۵)

۲- حجر آیه ۹۹

۳- حمد آیه ۵

۴- فرازی از دعای شریف کمیل

خدا متوسل می‌شویم مشکل‌مان حل می‌شود، این چه می‌شود؟ این که به ظاهر کمک خواستن از غیر خداست! ۳- ضرورت تمسک به اسباب و وسایل دنیا. این را هم که فی‌البداهه داریم می‌بینیم، ما بالاخره به اسباب نیازمندیم، این موارد چطور با این آیه سازگاری دارد؟ ببینید در رابطه با تمسک به اسباب، آیات بسیاری در قرآن ما را مأمور می‌کنند که به اسباب چنگ بزنیم و از آن‌ها استفاده کنیم. «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ...»^۱؛ هر چه می‌توانید برای مقابله با دشمنان خدا جنگ‌افزار و قدرت و ... آماده کنید. این آیه به ما دستور می‌دهد که از جنگ‌افزار کمک بگیریم و برای مقابله با دشمنان آماده کنیم. این آیه، آیه مانور است و مثل آیه نماز خوف در سوره نساء که می‌فرماید: «...وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتَتِكُمْ قَيِّمُلُونَ عَلَيْكُمْ مِثْلَهُ وَاحِدَةً...»^۲؛ وقتی دشمن نزدیکی‌های شماست و می‌خواهد نماز بخواند یک عده‌ای به نماز می‌ایستند و یک عده‌ای از پشت سر نگرهبانی می‌دهند. دشمن مترصد فرصت است که یک دفعه غافل شوید و ناگهان به سر شما بریزد. این کمک خواستن از اسباب است، در سیره پیامبر گرامی اسلام، حضرت از یهود اسلحه می‌خرید و با آن بر علیه مشرکین استفاده می‌کرد، از جاسوسان قوی استفاده می‌کرد، از همه ابزار و امکاناتی که می‌توانست حضرت را یاری کند استفاده می‌کرد.

امیرالمؤمنین (ع) در غزوه ذات‌السلاسل از تاریکی شب برای راه رفتن استفاده می‌کرد و در روز راه نمی‌رفت که خبر به دشمن نرسد و هنگامی که نزدیک دشمن شدند، دستور دادند که به سم اسب‌ها پارچه نمدی ببندند تا صدای تاخت اسب‌ها شنیده نشود، چون دشمن خیلی قوی بود و سپاه بیشتری داشت و خطر هم نزدیک مدینه بود از شبیخون استفاده کردند و آن‌ها را دستگیر کرده و به مدینه آوردند. به غزوه ذات‌السلاسل شهرت یافت.

این که می‌گوییم: «إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» این استعانت چیست؟ ببینید سه نظریه است. (منظور من از چشم، چشم امید است) ۱- یک نظر می‌گوید: هم چشم امیدت به اسباب باشد و هم دستت به طرف اسباب باشد. این نظر باطل است و شرک، خدا هم نهی کرده است. امید نباید به اسباب باشد. ۲- هم چشمت به طرف خدا باشد و هم دستت. بنشین این جا و بگو خدایا رزق من را بفرست. این نظر را هم قرآن رد کرده چون **حضرت موسی (ع)** به بنی اسرائیل گفت: بروید بجنگید. گفتند: تو و خدا بروید بجنگید ما امیدمان به خداست، آب می‌خواستند آمدند و گفتند: شما عصا را به سنگ بزن آب برای ما بیاید، غذا می‌خواستند^۳ گفتند: ای موسی بگو از آسمان نازل شود، سرچایشان می‌لمیدند و می‌خوردند و می‌خوابیدند و فکر می‌کردند دین‌داری یعنی این، مثل خیلی‌ها که در خانه می‌نشینند تا خدا برایشان روزی بفرستد. (شخصی معتقد شده بود که هر کس برود و در مسجد بنشیند خدا روزی او را می‌رساند، دو سه روز رفته بود در مسجد، دید هیچ غذایی نیامد روز سوم خیلی گرسنه شده بود و دیگر تاب نماز خواندن نداشت، یک رهگذری داشت از آن جا رد می‌شد بالاخره نماز خواند و سفره‌اش را پهن کرد. مرد دید به به عجب کباب تر و تازه‌ای، بوی کباب پیچید در مسجد و داشت هوش از سرش می‌رفت، دید نه تعارفی، نه بسم‌اللهی و شروع کرد به خوردن. او هم دو سه تا سرفه کرد و یک وقت حواس رهگذر جمع شد و گفت: بفرمایید. مرد گفت: چشم حالا چون اصرار می‌کنید، می‌خوریم و شکمی از عزا درآورد و بعد هم از کارش پشیمان شد و گفت: این‌طوری روزی نخواستیم و به دنبال کار و کاسبی‌اش رفت، روزی در مجلسی نشسته بود یکی داشت می‌گفت: اگر شما در مسجد بنشینید خدا روزیت را می‌رساند گفت: آره یک عطسه و سرفه‌ای هم می‌خواهد همین‌طوری نمی‌رسد). این هم یک نظریه غلط اما آن چیزی که اسلام می‌خواهد، اینکه می‌گوید: چشمت به خدا و دستت به اسباب باشد، امیدت به خدا باشد اما دستت از اسباب و وسایل برای رسیدن به هدف کوتاه نباشد، از یک طرف

۱- انفال آیه ۶۰

۲- نساء آیه ۱۰۲

۳- «... فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا...» بقره آیه ۶۱

می‌گوید: «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ...»^۱؛ اگر خدا یاریتان کند هیچ کس نمی‌تواند بر شما غلبه کند «وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ...»^۲؛ و اگر شما را رها کند چه کسی می‌تواند شما را یاری کند؟ از آن طرف می‌گوید: هر چه می‌توانید سلاح جمع کنید؛ یعنی چشم امیدتان به خدا باشد اما ابزارها را رها نکنید. حضرت یوسف(ع) در زندان به دوستش گفت: پیش پادشاه شفیع ما شو. به خاطر تو سل به اسباب بود که یوسف صدیق محکوم شد به هفت سال دیگر یا به خاطر این بود که در آن لحظه خدا را فراموش کرد؟ یک لحظه چشمش و امیدش از خدا برداشته شد. اگر امیدتان به خدا باشد و یادتان باشد که خدا باید بخواهد تا کار درست شود و بعد از اسباب هم کمک بخواهید هیچ اتفاقی نمی‌افتد بلکه موفق هم می‌شوید. پس روش سوم روش درستی است و علت ماندن یوسف در زندان استمداد از اسباب نبود بلکه امید به اسباب بود و به خاطر همین مجازات شد. شاید یک نکته دیگری هم بود و آن این بود که دوست او بت پرست بود چون قبلش می‌گوید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ...»^۳. هر اسبابی هم شایسته نیست. روایتی می‌گوید: شیعیان ما اگر از گرسنگی بمیرند از دشمن ما یک لقمه نان نمی‌گیرند. می‌میرند و نان نمی‌گیرند. شیعه عزت نفس دارد. بستگی دارد به این که اسباب چه باشد؟ زمانی مؤمنی مریض است، می‌گویند: مرض شما لاعلاج است فقط باید چند جرعه شراب بخورید. می‌گوید: من می‌میرم و شراب نمی‌خورم. شیعه علی بن ابیطالب(ع) محتاج به دشمن شده هیچ کس هم نمی‌تواند کارش را حل کند، روایت می‌گوید: شیعه واقعی ما می‌میرد و یک لقمه غذا از دشمن ما نمی‌گیرد. شاید یکی از دلایل این باشد که قرآن قبلش می‌گوید: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ...»؛ شما بتانی را می‌پرستید که خدا هیچ حجتی برای حقانیتشان نفرستاده است. چطور جناب یوسف صدیق از یک بت پرست استمداد کردی؟ شاید هم به خاطر این است و بعید هم نیست. یک پیامبری که لقب صدیق روی او باشد و قرآن او را صدیق نامیده از شخص بت پرستی استمداد کند این دون شأن صدیق است. شاید عرصه بر حضرت تنگ شده بود و اگر یک چند روزی صبر می‌کرد سند آزادیش در آسمان امضاء شده بود اما همین بی‌صبری یوسف(ع) کار دستش داد.

۱- آل عمران آیه ۱۶۰

۲- همان

۳- یوسف آیه ۴۰